

یک ستاد پشتیبانی در ماهشهر در دبیرستانی بزرگ با مدیریت ایشان ایجاد کردیم. به هر حال توانستیم با توجه به ارتباط تلفنی با جزیره خارک، به علاوه ایجاد پست پشتیبانی در ماهشهر و همین طور پست پشتیبانی در چوئنده، ارتباط خودمان را با ایران ایجاد کنیم. همان روزها، پیوستن به موقع و مؤثر شهید محمدجواد کریمی به جمع ما بسیار مهم بود. اگر از من بپرسند «بنیان‌گذار مهندسی رزمی جهاد در جنگ کیست؟»، با تمام ایمان و باور خودم ایشان را معرفی می‌کنم. او واقعاً نابغه بود.... او کسی بود که در تمام روز مکانیکی می‌کرد و ماشین راه می‌انداخت و شب هم اولین کسی بود که می‌رفت مأموریت. مهندسی رزمی جهاد در همان سه ماه اول جنگ شکل پیدا کرد. بانی و باعث آن شهید جواد کریمی بود که خودش هم شب‌ها به بیرون از آبادان می‌رفت و چهل پنجاه متر خاکریز می‌زد و ساعت پنج صبح برمی‌گشت....

### نحوه استفاده از دستگاه‌ها و ماشین‌آلات

درباره دستگاه‌ها هم همین طور بود و دستگاه‌ها بسیار حساب شده حرکت می‌کردند. یکی از محاسبات بسیار دقیق ما که آن راز شهید جواد کریمی یاد گرفته‌ام، این بود که وقتی یک بولدوزر را برای انجام کاری می‌فرستیم، باید چند تا لودر همراهش باشد یا اینکه در چه منطقه‌ای، چه بولدوزر یا لودری بفرستیم. حتی راننده‌های ما با برنامه اعزام می‌شدند؛ نقطه‌ای که خطرش خیلی زیاد است یا باتلاقی یا ماسه‌ای است، راننده خاص خود را داشت. در



### شروع سازماندهی

بعد از مستقر شدن در آبادان، بلافاصله شروع کردیم به جذب نیرو. وقتی وارد آبادان شدیم جمعاً دوازده نفر بودیم و حدود شش-هفت نفرمان رفتند. یا زخمی شدند و رفتند، یا به واحدهای دیگر مأمور شدند. ما ماندیم با پنج شش نفر. آبادان در حال محاصره بود. آخرین گروهی که با ماشین وارد آبادان شد، گروه ما بود. از نظر روانی، حفظ جزیره آبادان بسیار مهم بود. به همین دلیل هم ما مقرمان را در این شهر مستقر کردیم....

... با توجه به شناختی که به واسطه کشتی‌رانی از آبادان داشتیم، می‌دانستم که در اینجا تلفن‌های اف‌ایکس وجود دارد که می‌توانیم با خارج از آبادان و مخصوصاً جزیره خارک صحبت کنیم. جزیره خارک از این جهت مهم بود که من شناخت کاملی از آنجا داشتم و پسر هم آنجا بود. رفتیم فرودگاه آبادان. یک نفر را مأمور کردم شبانه روز در فرودگاه بماند و با ما مرتبط باشد. قرار شد ما نیازهایمان را به فرودگاه منتقل کنیم و فرودگاه از طریق تلفن اف‌ایکس به جزیره خارک منتقل کند و از آنجا هم به شیراز. تا بیش از دو ماه، تنها راه ارتباطی ما با شیراز و به طور کلی با ایران همین بود. ما به پشتیبانی‌مان در شیراز خبر دادیم که نیرو و غذا نیاز داریم؛ به علاوه لازم است دو نفر تک‌تیرانداز به آبادان اعزام کنند. مخصوصاً درباره تک‌تیرانداز زیاد اصرار کردیم تا بتوانیم حداقل در روز، عراقی‌ها را زمین‌گیر کنیم....

کم‌کم نیرو از طریق ماهشهر برای ما اعزام می‌شد. ارتباط زمینی ما هم با ایران قطع شده بود و ارتباط فقط از طریق موتورلنچ‌ها بود. این لنج‌ها می‌توانستند فقط در مواقع مد، از ساحل ماهشهر وارد خور بهمنشیر شوند و خود را به بندر چوئنده در جزیره آبادان برسانند و بارشان را تخلیه کنند. نیرو و غذا و مهمات ما از طریق موتورلنچ‌ها وارد می‌شد. یکی از نیروهایمان به نام محسن دباغ‌منش را به ماهشهر فرستادم و

”

من و جهاد فارس این افتخار را داریم که ۲۴ ساعت قبل از شروع جنگ، کمیته جنگ را تشکیل دادیم. دوستان گفتند: «چه خبر است؟» آقای ربانی هم نشسته بود. گفتم: «آقای ربانی، جنگ است.» گفتم: «چه می‌گویی؟» گفتم: «دیشب رادیو بغداد را گرفتیم، صدام اولتیماتوم ۲۴ ساعته داده است.»